

اجتهاد عدالت مدار

(تاریخ دریافت ۱۴۰۲/۰۴/۱۵ تاریخ تصویب ۱۴۰۲/۰۵/۱۲)

سید محمد حسین جزایری^۱

دانش آموخته سطح ۴ حوزه علمیه قم؛ دانشجو دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه مفید، قم

علی کریمی

دانش آموخته سطح ۴ حوزه علمیه قم؛ دانشجو دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه مفید، قم

حسن صادقیان مشکانی

دانش آموخته سطح ۴ حوزه علمیه قم؛ دانشجو دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه مفید، قم

چکیده

شکی نیست که در فقه اسلامی، کتاب، سنت، عقل و اجماع به عنوان منابع اصلی استنباط محسوب می‌شوند؛ در کنار این منابع اصیل اما قواعد فقهیه‌ای وجود دارند که فقهاء عظام در موارد متعددی برای استنباط یا استدلال احکام به آن‌ها استناد نموده‌اند. یکی از قواعدی که شایسته این مهم را دارد «قاعده عدالت» است. اما جز در برخی از کتب قواعد فقهی معاصرین و نیز برخی از مقالات نوشته شده، این قاعده به طور مستقل مورد بحث و اثبات قرار نگرفته است و حدود و ثغور آن مشخص نشده است. در این نوشتار در پی آنیم که با قاعده فقهی عدالت آشنا شده و با تبیین مراد از آن، به بررسی و اثبات آن از منظر سه گروه از ادله‌ی لفظیه، عقلیه و سیره‌ی عقلاء پردازیم و عدالت را هم به عنوان دلیل و هم به عنوان مصدر احکام شرعیه معرفی نماییم و حتی در موارد تعارض، آن را ملاک ترجیح یا رد قرار دهیم.

واژگان کلیدی: اجتهاد فقهی، عدالت، ظلم، تشریع، قاعده فقهی



مقدمه

از آنجا که عدالت به عنوان یک مطلوب بشری در تمامی اعصار مطرح بوده است، و از سوی دیگر تقریباً همه مکاتب الهی و غیرالهی آموزه های خود را مطابق با عدالت معرفی می کنند (چه به صورت صریح و چه به صورت ضمنی) «عدالت» یکی از سنجه های تقویت یا تضعیف یک آیین قلمداد می گردد. فلذا یکی از چالش برانگیزترین موضوعات در شاخه ی علوم انسانی و اسلامی، بررسی منتقدانه یا مدافعانه از «نسبت فقه با عدالت» است؛ به این معنا که آیا در دامنه ی تشریعیات، «عدالت» معیار و اصیل است یا خیر؟ به نظر می آید پاسخ به این سوال تا حدود زیادی منوط به این است که آیا در فقه، قاعده ای به عنوان «قاعده عدالت» جریان دارد یا خیر؟ آیا شارع در حیطه تشریع، خود را ملزم به رعایت عدالت می داند که در نتیجه فقیه در استنباطات خویش «قاعده عدالت» را مبنا قرار دهد؟ گرچه در کتب قواعد فقهیه، قواعدی ذکر شده اند که قابلیت انطباق بر عدالت را دارند، ولی بحث از یک «اصل» در مرتبه بالاتری از این قواعد است. به طور کلی، در رابطه ی بین عدالت و فقه، سه رویکرد کلی وجود دارد: الف) رویکرد دینی ولی غیر فقهی؛ ب) رویکرد فقهی عرفی (قاعده فقهی عدالت عرفی)؛ ج) رویکرد فقهی واقعی (قاعده فقهی عدالت واقعی).

بخش اول: مفاهیم و کلیات

در این قسمت از پژوهش به مفهوم شناسی واژه «عدالت» از منظر لغت و علم فقه می پردازیم:

بند اول: معنای عدالت

الف) لغوی: این واژه در لسان اهل لغت به معنای «راستی و استقامت در امور» (ابن منظور: ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۴۳۰) و گاهی به معنای «حکم به برابری و مساوات» (ابن فارس: ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۲۴۶) مطرح شده است. البته لازم به ذکر است که بنا بر تصریح برخی از لغویون، واژه ی عدل از اضداد می باشد. (همان، ج ۴، ص ۲۴۶) ابن منظور از سعید بن جبیر نقل کرده است که عدل، چهار گونه



استعمال لفظی دارد: عدل در حکم؛ عدل در قول؛ عدل به معنای «فدیه»؛ و عدل به معنای «شرک»^۱
(ابن منظور: ۱۴۰۸، ج ۱۱، ۴۳۱)

ب) در اصطلاح علم فقه: معنای اصطلاحی «عدالت» در شاخه‌های مختلفی از علوم مانند فقه و اخلاق قابل بررسی می‌باشد. البته در این زمینه می‌توان به چند تعریف ارائه شده مانند "وضع الشئ فی موضعه" (صدر: ۱۴۲۰، ج ۱، ص ۳۹) یا "اعطاء کل ذی حق حقه" (مطهری: ۱۳۸۱، ج ۲۱، ص ۲۰۸؛ منتظری: ۱۴۱۷، ص ۲۵۴؛ مکارم شیرازی: ۱۴۲۸، ج ۲، ص ۴۸۱) اشاره نمود. ولی از آنجا که مقاله‌ی پیش روی در فضای فقه نگاشته می‌شود به بیان معنای اصطلاحی «عدالت» در این علم اکتفاء می‌شود که ممکن است در حقیقت تطبیقی بر همین معانی گفته شده باشد. در ابتدا، ذکر دو نکته، لازم است:

۱. اطلاق عدالت در فقه اسلامی گاه ناظر به جنبه‌ی فردی و شخصی می‌باشد و گاه در یک سطح گسترده تری به عنوان یک قاعده‌ی فقهی محط بحث قرار می‌گیرد.
۲. بسیاری از تعاریف اصطلاحی که در علم فقه برای این واژه بیان شده است ناظر به بعد فردی آن می‌باشد نه جنبه قاعده فقهی بودنش.

معنای فقهی فرد محور عدالت که در بسیاری از ابواب فقهی و در مورد امام جماعت یا جمعه، قاضی، شاهد و غیره مطرح می‌شود از رخنه‌ی اختلاف علمی، مصون نمانده است. برخی از آن به عنوان «ملکه ای نفسانی»، گروهی به «نفس اعمال خارجیه با استناد به ملکه»، برخی دیگر به «اعمال خارجیه بدون استناد به ملکه»، بعضی به عنوان «اسلام و عدم ظهور فسق در خارج» و برخی نیز به عنوان «حسن ظاهر» یاد می‌کنند. (فاضل لنکرانی: ۱۴۱۴، ص ۲۳۲) در تبیین تفاوت بین معنای فقهی

۱. إِنَّ الْعَدْلَ عَلَى أَرْبَعَةِ أَنْحَاءٍ: الْعَدْلُ فِي الْحُكْمِ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَ إِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِالْعَدْلِ. وَ الْعَدْلُ فِي الْقَوْلِ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا: وَ الْعَدْلُ: الْفِدْيَةُ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: لَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ. وَ الْعَدْلُ فِي الْإِشْرَاقِ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يُعَذِّبُونَ أُولَئِكَ يَشْرُونَ.



عدالت در دو حیطه ی فقه فردی و قاعده ای می توان گفت عدالت در فقه فردی در مقابل «فسق» است در حالی که عدالت در سیاق قاعده ای فقهی در مقابل «ظلم» است.

بند دوم: اهمیت عدالت

عدالت یک مطلوب عام بشری است تا جایی که به عنوان یک گزاره یا زبان مشترک در تمام اعصار مورد توجه قرار گرفته است. تقریباً همه از عدالت صحبت کرده و با ملاک و مبنای عدالت، نظریات، رفتارها و حتی اهداف دیگران را تحسین یا تقبیح می کنند. وجدان و تاریخ، دو شاهد کافی و مهم بر این مدعا می باشند که عدالت، آرزوی بشریت بوده و همو در مسیر تحقق هر چه بیشتر عدالت تلاش می کند. ادیان ابراهیمی به ویژه اسلام نیز علاوه بر تاکید بر عدل گستری، از جهت تطابق یا تضاد آموزه هایش با عدالت، مورد محک، قرار گرفته اند. در متون مقدس دینی گزاره های فراوانی در باب اهمیت عدالت و ترغیب مسلمانان به عدالت ورزی بیان شده است که می توان در چارچوب اصطلاحات تخصصی، آن ها را «متواتر» نامید. همچنین، تصدیق عقلی و عقلانی و نیز تطابق ادعاء شده با فطرت انسانی از دیگر عواملی است که بر اهمیت عدالت دلالت دارند. از چالش های فقیه در فقاهت و افتاء و نیز متشرعین در پذیرش شخصی و تبلیغ و دفاع جهانی، «نسبت عدالت با فقه» است؛ لذا بحث از کشف این نسبت و تاثیر و تاثر عدالت و فقه بر یکدیگر، ضروری به نظر می رسد. پذیرش قاعده ای عدالت به عنوان یک قاعده ای فقهی دارای تاثیرات گسترده ای در فقه و فهم از ادله می باشد چرا که تمسک به این قاعده می تواند گستره ی یک حکم فقهی را محدود نموده یا توسعه دهد. اگر به فقه، نه به عنوان یک قانون فردی، بلکه به عنوان منبعی برای تعیین قواعد اجتماعی همه مردم در جامعه و مرجع تقنین برای اداره حکومت اسلامی، بنگریم، اصل عدالت، حضور پررنگ تری در سلسله علل احکام، خواهد داشت؛ زیرا «عدالت» حاکم بر احکام است نه تابع آنها، بنابراین عدالت می تواند برای فقیه هم مصدر باشد و هم معیار، تا براساس آن، هم بتواند استنباط کند و هم درستی استنباط خود را محک زند.



بند سوم: انواع عدالت

مفهوم عدالت مانند بسیاری از مفاهیم دینی و انسانی دارای تقسیمات و اطلاعات متعددی می‌باشد. توجه به این تقسیمات و اطلاعات علاوه بر اینکه در شناخت بهتر عدالت و دامنه‌ی بحث از آن مفید است ما را در تنقیح بهتر محل بحث یاری می‌کند. عدالت را به طور کلی، به چهار حیطه می‌توان تقسیم کرد: تکوینی، تشریعی، صوری و صفتی نفسانی. مراد از «عدالت تکوینی» عدالت در آفرینش، و مراد از «عدالت تشریعی» عدالت در قانون گذاری، و مراد از «عدالت صوری» رفتار برابر با افراد برابر و رفتار نابرابر با افراد نابرابر و مراد از «عدالت نفسانی» دارا بودن یک صفت درونی است که انسان عادل را از تعدی از مرز عدالت و تمشی در مسیر ظلم (یا فسق) باز می‌دارد. (بیگی: ۱۳۹۸، ص ۱۳۲) از آنجائی که هدف این نوشتار، بررسی عدالت به مثابه‌ی یک قاعده‌ی فقهی است لاجرم حیطه‌ی بحث از عدالت، محدود به حوزه‌ی عدالت تشریعی خواهد بود. به عبارت دیگر عدالتی که در این نوشتار در پی بحث از آن هستیم نوعی خاص از عدالت تشریعی است. تشریع به معنای قانون گذاری در دو حیطه‌ی الهی و بشری قابل تصویر است. تشریع الهی توسط شارع انجام گرفته و بخشی از آن را علم فقه می‌شناسد و می‌شناساند. در حقیقت نگارنده به دنبال این است که به بررسی جایگاه عدالت در مقام استنباط احکام شرعی بپردازد و ثابت کند که عدالت، باید به عنوان یک قاعده‌ی اصلی و اصیل در فقه مطرح شود.

بخش دوم: مستندات و ادله اثبات کننده عدالت

در این بخش مستندات و ادله اثبات کننده قاعده بودن «عدالت» را از منظر آیات، سنت، عقل و سیره عقلاء مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم:

بند اول: قرآن

اینک «عدالت» را از دیدگاه آیات قرآنی مورد تحلیل و بررسی قرار داده و به دوازده دسته از آیات اشاره می‌کنم:



۱. «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا» (نساء/۵۸).

در این آیه شریفه به صراحت بیان شده است که خداوند امر نموده است به اینکه اگر در مقام حکم کردن قرار گرفتید عادلانه حکم کنید. مسأله‌ی عدالت در حکومت در این آیه مورد امر الهی قرار گرفته و با دو جمله‌ی تأکیدی بعدی مورد تأکید واقع شده است. استدلال مباشر به این آیه برای اثبات مدعا متوقف بر این است که بگوئیم مراد از «حکم» در آیه فقط داوری و قضاوت بین مردم نیست بلکه مطلق حکم کردن است که احکام الهی و فتوایی فقهاء را نیز شامل می‌شود. به عبارت دیگر مفاد آیه این است که هرگونه حکمی که در شرع جعل شده با معیار عدالت و رعایت آن بوده است و فقیه در مقام استنباط و افتاء باید این نکته را مد نظر قرار دهد و در تعارض ظاهر متن دینی با عدالت، جانب عدالت را ترجیح داده و فهم بدوی خویش را از متون دینی تخطئه نماید و یا اینکه راهی برای جمع یا توجیه صحیح بین آن متون و قاعده عدالت بیابد. اما اگر شمول لفظ «حکم» بر غیر مورد داوری با اشکال مواجه باشد طبیعتاً استدلال به آیه شریفه نیاز به متمم‌هایی دارد؛ به عنوان مثال باید از راه تنقیح مناط یا قیاس اولویت یا قیاس مساوات و یا الغاء خصوصیت وارد شد و مطلوب الهی را در مورد آیه به سائر امور، تسری داد. البته تمسک به این آیه چه به صورت مباشری چه با ضمیمه، در گرو این توضیح نیز می‌باشد که وقتی خداوند بندگان را در امور زندگی‌شان به‌ویژه در تشریعیات‌شان مامور به رعایت جانب عدالت می‌کند، خود نیز به طریق اولی در حوزه تشریعیات، عادلانه جعل حکم می‌فرماید، خصوصاً که عدم رعایت عدالت تشریعی در این جا به معنای تشریع ظالمانه خواهد بود که از ساحت الهی دور است.^۱ علاوه بر اینکه حوزه‌ی تفقه در دین و استنباط احکام و افتاء نیز طبق این استدلال محکوم به رعایت جانب عدالت می‌باشند و این معنا غیر از عدالت شخصی لازم برای مفتی و قاضی می‌باشد.

^۱ در دلائل به لسان نفی نیز به برخی از شواهد این مدعا اشاره خواهیم کرد.



۲. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» (مائده/۸).

از این آیه وجوب رعایت عدالت و عمل به آن فهمیده می شود، به گونه ای که حتی دشمنی مسلمانان با گروهی دیگر، نمی تواند محمل و مجوزی برای ارتکاب عمل بر خلاف عدالت باشد. (مؤمنی و حسنی: ۱۳۹۴، ص ۲۶) صاحب کنزالعرفان نیز در ذیل این آیه شریفه می گوید: گرچه صدر آیه دلالت بر وجوب عدالت به نحو دلالت التزامی دارد ولی از آنجا که دلالت مطابقی در افاده مراد اقوی از دلالت التزامی است خداوند سبحان مجدداً با امر مستقیم به عدالت، وجوب آن را تاکید فرموده است (فاضل مقداد: ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۳۹۴). خلاصه سخن آنکه در این آیه خداوند تبارک و تعالی به صورت مطلق به عدالت دستور داده است. یقیناً مقصود از عدالت در این آیه، تنها در محدوده امور مالی و اقتصادی نیست، بلکه عدل در همه امور مد نظر است و به وسیله کلمه «یا امر» وجوب و لزوم اجرای عدالت به خوبی استفاده می شود.

۳. «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُم لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» (نحل / ۹۰).

این آیه از مهمترین آیاتی است که در اثبات مدعا می توان به آن استناد نمود. خداوند در این آیه به سه چیز، امر و از سه چیز، نهی فرموده است. یکی از سه مامور به الهی، «عدل» است و در طرف مقابل یکی از منهی عنه ها نیز «بغی و ظلم» است. «امر به عدل» و «نهی از بغی» به طور مطلق بیان شده است و شامل همه ی شئون بشری می شود. به عبارت دیگر این آیه با تاکید می فرماید که خداوند از مکلفان خواستار عدالت و تنزه از ظلم است. یکی از عرصه های مشمول این اطلاق عرصه ی فقاقت و افتاء است. جمله ی نهائی آیه نیز تأکیدی بر اهمیت مفاد قبلی است و این اوامر و نواهی را موعظه الهی معرفی کرده که به منظور متذکر شدن و ترتیب اثر دادن عباد بیان شده است. نکته ی قابل توجه این است که به نظر می آید مراد از امر در این آیه مطلق مطلوبیت نیست بلکه به قرینه ی مقابله مراد وجوب است زیرا نهی در ادامه ی آیه به حسب متعلقاتش تحریمی است. در



مجموع اینگونه به نظر می رسد که مفاد مذکور دلالت خوبی برای اثبات مدعا دارد. (مکارم شیرازی: ۱۳۷۱، ج ۱۱، ص ۳۷۰)

۴. «وَمَتَّ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (انعام/۱۱۵).

در این آیه نیز بحث از عدالت مطرح شده است که می توان از آن برای اثبات مدعای این نوشتار بهره برد. در این که مراد از واژه «کلمه» دین یا قرآن باشد یا هر دو، مفسران احتمالاتی را مطرح نموده اند، (طباطبایی: ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۳۱) که به نظر می آید در هر صورت آیه قابلیت استناد دارد. مفاد این آیه بیانگر این است که دین یا قرآن به عنوان کلمه ی پروردگار با صدق و عدل به حد تمام رسیده است. واضح است که بخشی از این کلمات پروردگار ناظر به احکام فقهی و شریعت است پس این دو عنوان صدق و عدل در احکام فقهی نیز مورد لحاظ شارع بوده و مطلوب وی می باشد. نتیجه اینکه مصدر این احکام که خدای عادل است، تصریح دارد که در دین خویش رعایت صدق و عدل را نموده و از سوی دیگر احتمال هرگونه تغییر روش و مبنا در این زمینه را قاطعانه نفی فرموده است (لا مبدل لکلماته) پس در این ساختار فقیه نمی تواند بدون رعایت عدالت به عنوان یک معیار به استنباط احکام فقهی بپردازد و این معنایی جز ثبوت قاعده ی فقهی عدالت ندارد (مکارم شیرازی: ۱۳۷۱، ج ۵، ص ۴۱۱؛ طیب: ۱۳۶۹، ج ۵، ص ۱۸۱).

۵. «لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (ممتحنه/۸ و ۹).

این دو آیه ی شریفه از برجسته ترین و مهمترین آیات در زمینه «عدالت» می باشند که در درک و فهم میزان اهمیت رعایت عدالت از دیدگاه اسلام است موثر است. گزاره های متعددی در این دو آیه وجود دارد که می تواند در اثبات مدعا مورد استناد قرار گیرد؛ این فقرات عبارتند از: ۱. «لَا يَنْهَاكُم... ان تبروهم وتقسطوا اليهم»؛ ۲. «ان الله يحب المقسطين»؛ ۳. «انما ينهاكم الله... ان تولوهم»؛ ۴. «من يتولهم فاولئك هم الظالمون». در دو فقره از این آیات، از مسلمانان رفع نهی نموده است و در برخی فقرات، آن ها را مورد نهی قرار داده است. در فقره اول، نسبت به غیر مسلمانانی که واجد



دو ویژگی «عدم جنگ در امر دین» و «عدم اخراج مسلمانان از خانه و سرزمین شان» هستند، دو چیز، نفیِ نهی شده است؛ یکی نیکی کردن به آن‌ها و دیگری، تعامل عادلانه با آن‌ها. گرچه هر دوی این امور از اهمیت زیادی برخوردار می‌باشند ولی بر روی عدالت آن تاکید داریم. فقره دوم نیز، متعلق اصلی نهی را به مسلمانان تذکر می‌دهد و آن اینکه شما در قبال غیر مسلمانانی که متصف به اوصاف سه گانه‌ی: «جنگیدن با شما در امر دین»، «اخراج کننده شما از دیارتان» و «آنانی در بیرون راندن شما از خانه‌هایتان کمک می‌کنند»، منحصر یک نهی از جانب خداوند دارید و آن اینکه با ایشان نباید رابطه دوستی برقرار کرده و آنان را به عنوان سرپرست و ولی خویش برگزینید. در مقایسه این دو آیه این نکته سزاوار تامل است که در مفاد اول، از دو چیز، نفیِ نهی (یا نفیِ توهّم نهی در اذهان مسلمانان) نموده است ولی در مفاد دوم منهی عنه را فقط تولی غیر مسلمانان معرفی می‌نماید و نهی‌ای نسبت به رفتار عادلانه با آنان تشریح نمی‌فرماید. همین میزان از بیان و تامل برای اثبات مدعای ما به نظر کافی می‌آید؛ زیرا می‌توان از این دو مفاد به اهمیت عدالت به طور کلی نزد شارع پی برد و اینگونه استدلال آورد که مفاد مذکور به طریق اولی شامل حوزه‌ی فقه و فقهات نیز می‌شود؛ یعنی اگر محک عدالت در سلوک رفتاری با غیر مسلمانان اعتبار داشته باشد در قبال مسلمانان و در روش استنباط احکام فقهی به طریق اولی، موثر می‌باشد. اما علاوه بر آنچه بیان شد، آیه اول به عبارتی کلی و قاعده گونه ختم شده است که اثبات مدعا را راحت تر و واضح تر می‌نماید و آن اینکه خداوند عدالت پیشگان را دوست دارد. حب الهی نسبت به عدالت در حقیقت بیانگر مطلوبیت عدالت نزد شارع است نه اینکه صرفاً حاکی از انفعالات حسی و احساساتی و عواطف باشد که خداوند از آن‌ها منزّه است. به هر حال به نظر می‌آید این دو آیه‌ی شریفه دلالت خوبی برای اثبات قاعده‌ی فقهی بودن عدالت دارند.

۶. «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ» (حدید/۲۵).

شهید صدر پس از ذکر این آیه، در بیانی محکم چنین استدلال می‌کند که اقامه قسط و عدل اجتماعی، اصلی ترین هدف آسمانی شارع مقدس است و اسلام براساس آن، تأسیس یافته است؛ بنابراین احکام شرعی باید مطابق با این هدف اساسی شریعت باشد، پس چنانچه بعضی از مبانی و



استدلال های فقهی، ما را به نتیجه ای مخالف آن سوق دهد، چاره ای جز رد و عدم قبول آن نداریم. (محمدباقر صدر: ۱۴۲۰، ص ۶۴) علاوه بر اینکه قیام به قسط در صورتی حاصل می شود که تشریع، تقنین و استنباط احکام بر پایه قسط و عدل شگل بگیرد و نیز سلوک رفتاری مردم در زندگی، عادلانه باشد.

۷. «وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّههُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (نحل/۷۶).

در این آیه و آیه قبل از آن، خداوند در ضمن بیان تمثیلاتی برای هریک از مومنان و غیر مومنان، در قالب استفهام انکاری نفی مساوات بین این دو گروه می کند. در مذمت غیر مومنان به چهار ویژگی آن ها اشاره شده ولی در مدح مومنان فقط به دو صفت مهم و اساسی تصریح شده است؛ آن دو صفت عبارتند از: «دعوت مستمر به عدل» و «بر راه مستقیم بودن». نکته مهم این است که در این آیه از میان تمام فضائلی که موحدان دارند تنها به عدل و مشی در صراط مستقیم اشاره شده است. این می تواند حاکی از اهمیت زیاد عدالت و دعوت به آن نزد شارع باشد. امر به «عدل» دارای اطلاق است یعنی شخص مامور، به رعایت عدل، موظف است و باید عدل را در تمام حیطه ها جاری نماید که یکی از آن حیطه ها، «تفقه و کشف احکام الهی» است. این آیه مانند آیات دیگر بر ضرورت رعایت عدالت در جنبه ی فردی، اجتماعی، سیاسی و... دلالت دارد.

۸. «فَلِذَلِكَ فَادَعُ وَاَسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَقُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ» (شوری/۱۵).

در این آیه خداوند در مقام بیان چند دستور به پیامبر اکرم (ص) است که یکی از آن ها این است که به مردم بگو که تو مامور شده ای بین آن ها عادلانه برخورد نمائی. واضح که مشی بر طریق عدالت از احکام مخصوص به پیامبر (ص) نیست و از سوی دیگر دامنه ی عمل عادلانه جمیع ساحات را در بر می گیرد. بنابراین با توجه به اطلاق موجود و نیز تنقیح مناط یا الغاء خصوصیت اثبات مدعا از این آیه دور از دسترس نخواهد بود.



(ب) به لسان نفی

قرآن کریم بارها و بارها و به انحاء گوناگون از ساحت الهی نفی ظلم نموده است که همین امر می تواند دلالت بر مبغوضیت شدید ظلم نزد شارع و محبوبیت فراوان عدل نزد پروردگار داشته باشد. از این آیات به برکت اطلاق یا قیاس اولویت یا تنقیح مناط و الغاء خصوصیت می توان عدم ظالمانه بودن احکام تشریعی را استفاده کرد و طبعاً این مفاد حاکی از این خواهد بود که مجتهد نیز باید در استنباط احکام چنین شارعی مراعات عدم ظالمانه بودن آن‌ها را بنماید. ما در اینجا آیات متعدد وارده در این باب را به نحوه ذیل دسته بندی نموده و ارائه می دهیم:

۱. مذمت ظلم به خویش

۱-۱. «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا» (طلاق/۱).

۱-۲. «وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَلْيُغْنِ أَجَلُهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِيُتَعَذَّلُوا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوعًا وَادْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (بقره/۲۳۱).

وقتی در اموری مانند طلاق که اگرچه مهم است اما از امور جزئی می باشد، علیه ظلم، موضع گیری شده است، در اصل فهم فقهی و استنباط تشریعی به طریق اولی لازم است جانب ظالمانه نبودن احکام رعایت شود؛ خصوصاً که اگر در حیطه تشریع و به تبع آن در حیطه استنباط، جانب عدالت و نفی ظلم، لحاظ نشود، ممکن است در موارد متعددی، ظلم تئوریزه شده و مستمسک متعدیان به حقوق دیگران قرار گیرد. فلذا اگرچه در لسان روایات، دستور به رعایت عدالت، در موارد خاصی وارد شده، صرفاً تطبیقاتی از یک کبرای کلی بوده است نه اینکه اختصاص به این موارد داشته باشد.



۲. عدم اراده‌ی ظلم از جانب خدا

«تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَنْتَلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعَالَمِينَ» (آل عمران/ ۱۰۸)

این آیه از آیات مهم در باب اثبات مدعاست؛ این آیه حاوی دو مطلب مهم است:

الف) نفی «ظالم بودن خدا» که بارها در قرآن به آن تصریح شده اما با این لفظ، در دو جای قرآن، وارد شده است: یکی همین آیه ۱۰۸ سوره آل عمران و دیگری آیه ۳۱ سوره غافر. وقتی خداوند ظلم به عباد نمی‌کند (نکره در سیاق نفی) یعنی ظلم در تشریع هم نمی‌کند، چرا که حذف متعلق افاده عموم می‌دهد. از طرفی مهمترین حیطه قابل تصور برای ظلم خداوند (العیاذ بالله)، ظلم در تشریع و عقاب است و اگر ما آیات این چنینی را از این دو مورد منصرف بدانیم باید گفت مهمترین و پراثر ترین میدان کارائی عدالت را از او گرفته‌ایم. از طرف دیگر در خصوص مباحث تشریعی باید گفت احکام فقهی یا به تنهایی یا با مشارکت بخش احکام اخلاقی و آموزه های اعتقادی ویرین اسلام و خدا می باشند که با توجه به این ویرین جاذبه‌ی عقلی و غیر عقلی در بین مردم ایجاد می شود، حال اگر شارع، عدالت را در حوزه تشریع، مورد لحاظ قرار ندهد، جاذبه دین از بین خواهد رفت و تبلیغ انبیاء الهی، مورد اقبال مردم، قرار نخواهد گرفت و این خلاف غرض شارع از ارسال رسل و انزال کتب است.

ب) مطلب دوم این است که در آیه بعدی به دو دلیل بر عدم صدور ظلم از جانب خداوند اشاره دارد، که این خود موید آن است که در هیچ جنبه‌ای از ساحت شارع و شرع، ظلم جریان ندارد. (مکارم شیرازی: ۱۳۷۱، ج ۳، ص ۴۷)

۳. نفی ظلم از دو مورد خاص از باب نمونه

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا * وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُدْوَانًا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُصْلِيهِ نَارًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا» (نساء/ ۲۹ و ۳۰).



دو مورد از تشریعات الهی است که از آنها نفی ظلم شده است و برای رفتار ظالمانه فرد، عذاب در نظر گرفته شده؛ قبح «ظالمانه عمل کردن» و «عدم رعایت جانب عدالت» فقط در تصرف مال یتیم و خودکشی خلاصه نمی شود بلکه کشف حکم الهی و افتاء نیز از اظهر مصادیق لزوم رعایت عدالت است.

۴. نفی ظلم از خود، توسط خداوند و انتساب آن به انسان‌های مجرم یا کافر

۴-۱. با تعبیر «ما ظلمهم الله»

«هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرُ رَبِّكَ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (نحل/۳۳؛ آل عمران/۱۱۷).

۴-۲. با تعبیر «ما ظلمناهم»

«وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَمَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تَتْبِيبٍ» (هود/۱۰۱).

۴-۳. با تعبیر «و ما كان الله ليظلمهم»

«فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنْبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (عنكبوت/۴۰؛ توبه/۷۰).

۴-۴. با تعبیر «لا يظلم مثقال ذره»

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكَ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا» (نساء/۴۰؛ یونس/۴۴).



۴-۵. با تعبیر «لیس بظلام للعید»

«ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتْ أَيْدِيَكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ» (آل عمران/۱۸۲؛ انفال/۵۱؛ حج/۱۰؛ فصلت/۴۶؛ ق/۲۹).

۴-۶. با تعبیر «لا یحب الظالمین»^۱

«وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ» (شوری/۴۰؛ آل عمران/۱۴۰).

از این دسته از آیات قبح ظلم نزد شارع به خوبی قابل استفاده است؛ چراکه مفاد این آیات در بردارنده ی نفی ظلم از خدا و انتساب آن با لسانی شماتت آمیز به برخی از بندگان است. تمسک به این دسته از ادله، مبتنی بر اطلاق گیری یا الغاء خصوصیت و یا تنقیح مناط است خصوصاً که در پاره ای از موارد، مورد آیه با یک کبرای کلی همراه است که قابلیت سریان بر تمام موارد صادق العنوان را دارد.^۲ همانطور که قبلاً نیز اشاره گردید معنای حب الهی نسبت به امری حاکی از مطلوبیت آن امر نزد وی دارد؛ بدین معنا که شایسته و بلکه بایسته است از سوی مشرعین رعایت گردد؛ همین مطلب در مورد عدم حب الهی نیز مطرح می شود؛ یعنی وقتی خداوند عدم حب خویش را نسبت به امری ابراز می کند این نشان دهنده ی آن است که نسبت به آن بغض دارد و به عبارت دیگر با این بیان می خواهد بندگان را به ترک آن عمل تحریض نماید. در بخشی از این آیات خداوند به عدم حب خویش نسبت به ظالمین تصریح نموده است؛ این بدین معناست که ظلم از امور منفور نزد شارع است و حتی می توان از آن استفاده حرمت نمود. به هر روی از این آیات نیز می توان برای اثبات مدعا استفاده کرد خصوصاً با توجه این نکته ی که گفته شده لزوم عدل و نفی ظلم دو روی یک سکه اند.

^۱. در آیه ۱۹۰ سوره ی بقره از لفظ معتدین استفاده شده است

^۲. (مانند دسته ۵۴ و ۶).

بند دوم: سنت

محققین با مراجعه به منابع روائی به وضوح با ادله فراوانی مواجه می‌شوند که از مفاد آن‌ها می‌توان «معیار بودن عدالت» را در عرصه‌های مختلف از جمله فقه و تفقه بدست آورد. درلسان این نوع از ادله گاهی سخن از مدح و ضرورت عدل و قسط شده است و گاهی به قبح ظلم و بغی تصریح شده است. به هر حال از روایات فراوان این باب نیز می‌توان به یکی از روش‌های پیش گفته در استدلال به آیات (اطلاق، تنقیح مناط و...) برای اثبات قاعده فقهی عدالت استفاده کرد. در این مجال بخشی از این روایات دال بر مقصود آورده می‌شود:

۱. «الْعَدْلُ أَحْلَى مِنَ الْإِمَاءِ يُصِيبُهُ الظَّمَانُ مَا أَوْسَعَ الْعَدْلُ إِذَا عُدِلَ فِيهِ وَإِنْ قُلَّ؛ عدالت، از آب به کام تشنه شیرین‌تر است، چه بسیار عدالت وسیع است اگر در امری عدالت شود گرچه آن امر اندک باشد» (کلینی: ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۱۴۸) ..

۲. «الْعَدْلُ زِينَةُ الْإِيمَانِ؛ عدل زینت ایمان است» (شعیری: بیتا، ص ۱۲۲).

۳. «الْعَدْلُ جُنَّةٌ وَاقِيَةٌ وَجُنَّةٌ بَاقِيَةٌ؛ عدالت، حفاظی نگاه‌دار و بهشتی ماندگار است» (ابن ابی‌الجمهور: ۱۴۰۵، ج ۱، ص ۲۹۳).

۴. «الْعَدْلُ يَصْلَحُ الْبَرِيَّةَ؛ عدالت باعث اصلاح مردم است» (آمدی: ۱۴۱۰، ص ۳۵).

۵. «الْعَدْلُ يُرِيحُ الْعَامِلَ بِهِ مِنْ ثَقَلِ الْمَظَالِمِ؛ عدالت انسان را از به گردن گرفتن حقوق مردم، رها می‌کند» (محدث نوری: ۱۴۰۸، ج ۱۱، ص ۳۱۹).

۶. «بِالْعَدْلِ تَصْلَحُ الرَّعِيَّةُ؛ با عدالت، مردم اصلاح می‌شوند» (شیخ صدوق: ۱۳۶۳، ج ۳، ص ۵۶۸).

۷. «بِالْعَدْلِ تَتَضَاعَفُ الْبَرَكَاتُ؛ برکات به واسطه عدل، افزایش پیدا می‌کند» (آمدی: ۱۴۱۰، ص ۲۹۷).



۸. «جَعَلَ اللَّهُ الْعَدْلَ قَوَامًا لِلْإِنَامِ وَتَنْزِيهَا مِنَ الْمَظَالِمِ وَالْآثَامِ وَتَسْنِيَةً لِلِاسْلَامِ؛ خداوند پاک، عدالت را بر پا دارنده مردمان، مایه دوری از حق کشیها و گناهان و وسیله آسانی و گشایش برای اسلام قرار داده است». (محدث نوری: ۱۴۰۸، ج ۱۱، ص ۳۲۰).

۹. «عَلَيْكَ بِالْعَدْلِ فِي الصَّدِيقِ وَالْعَدُوِّ؛ عدالت را در مورد دوست و دشمن، پایبند باش». (آمدی: ۱۴۱۰، ص ۴۴۵).

۱۰. «فِي الْعَدْلِ الْإِقْتِدَاءُ بِسُنَّةِ اللَّهِ وَتَبَاتُ الدُّوَلِ؛ اجرای عدالت، اقتدا به سنت خدا و سبب پابرجا بودن دولت هاست». (همان، ص ۴۷۹).

۱۱. «لِيَكُنْ مَرْكَبُكَ الْعَدْلَ فَمَنْ رَكِبَهُ مَلَكَ؛ عدل مرکب تو باشد. هر که عادلانه زندگی کند، مالک می گردد». (همان، ص ۵۵۰).

۱۲. «فَفَرَضَ اللَّهُ... الْعَدْلَ تَسْكِينًا لِلْقُلُوبِ؛ خداوند عدالت را فریضه ای جهت تسکین قلب ها قرار داد». (شیخ صدوق: ۱۳۶۳، ج ۳، ص ۵۶۸).

۱۳. «وَمِنْ كَلَامِهِ عَالَمُ حَقِيقَةِ سَيَاحِهَا الشَّرِيعَةُ وَالشَّرِيعَةُ سُلْطَانُ تَجِبُ لَهُ الطَّاعَةُ وَالطَّاعَةُ سِيَاسَةٌ يَقُومُ بِهَا الْمَلِكُ وَالْمَلِكُ رَاعٍ بَعْضُهُ الْجَيْشُ وَالْجَيْشُ أَعْوَانُ يَكْفُلُهُمُ الْمَالُ وَالْمَالُ رِزْقٌ يَجْمَعُهُ الرَّعِيَّةُ وَالرَّعِيَّةُ سَوَادٌ يَسْتَعْبِدُهُمُ الْعَدْلُ وَالْعَدْلُ أَسَاسُ بِهِ قَوَامُ الْعَالَمِ؛ جهان باغ و بستانی است که سیاحت گر آن، شریعت است و شریعت سلطان و پادشاهی است که اطاعتش واجب است. فرمانبرداری و اطاعت راه و روشی است که موجب بقای ملک و مملکت است. پادشاه نگهبان و حافظ مردم است به کمک سپاه. سپاه همکارانی هستند که به وسیله مال اداره می شوند، مال نیز رزق توشه ایست که رعیت و مردم آن را جمع می کنند، مردم توده ای هستند که می توان آنها را با عدل و دادگری، بنده خود کرد. عدالت اساس و پایه استواری جهان است». (مجلسی: ۱۴۰۳، ج ۵۷، ص ۸۳).

۱۴. «إِنَّ الْعَدْلَ مِيزَانُ اللَّهِ سَبْحَانَهُ الَّذِي وَضَعَهُ فِي الْخَلْقِ وَنَصَبَهُ لِإِقَامَةِ الْحَقِّ فَلَا تَخَالَفُهُ فِي مِيزَانِهِ وَلَا تَعَارُضُهُ فِي سُلْطَانِهِ؛ عدالت، ترازوی خدای سبحان است که آن را در میان خلق خود نهاده و برای



بر پا داشتن حق، نصب کرده است. بنابراین، در ترازوی خداوند با او مخالفت نکن و با حکومتش مستیز». (آمدی: ۱۴۱۰، ص ۲۲۵).

۱۵. «ألعدل حياة الأحكام؛ عدالت روح احکام الهی است». (همان، ص ۳۱).

اگرچه مقتضای بحث علمی آن است که گزاره‌های روائی از جهات گوناگون مانند سند و دلالت مورد بررسی قرار گیرند ولی با توجه به گستردگی این مهم به نظر می‌آید شایسته است در مجالی و مقاله دیگر مورد ارزیابی واقع شوند. آنچه در نوشتار حاضر هدف اصلی بوده عبارت است از آنکه مذاق شریعت را در مورد اهمیت و مطلوبیت مراعات جانب عدالت مورد تاکید قرار دهیم و تبعاً ضرورت بکارگیری آن به عنوان قاعده‌ای فقهی اگرچه ممکن است بطور کامل اثبات نگردد اما مسیر اثبات آن از حیث نظری سهل تر جلوه می‌کند. ادله فوق که تنها بخشی از ادله داله‌ی بر مطلوبیت عدالت است از حیث کثرت و اتحاد موضوع (مطلوبیت و اهمیت عدالت) اگر به حد تواتر نرسیده باشند حداقل در زمره‌ی اخبار مستفیضه خواهند بود و این یکی از وجوه تقویت اعتبار این طائفه از روایات می‌باشد که محققین را از برخی از دغدغه‌های صدورری رهایی خواهد داد. مضامین موجود در روایات مذکور بخوبی می‌تواند مسیر را برای اثبات «قاعده فقهی عدالت» تمهید نماید و اگرچه توضیح مختصر این تحقیق قاصر از اعطاء شأن دلالت برای آن‌ها باشد اما فعلاً بعنوان موید و شواهد قوی، معاضد ادله‌ی دیگر می‌باشند؛ به عنوان مثال در مورد قوام عالم به عدل، ممکن است ادعاء شود که فقط شامل عالم تکوین نمی‌باشد بلکه عالم تشریع و تقنین را نیز شامل می‌شود و با چنین پیش فرضی، ضرورت موزون نمودن استنباط احکام با معیار عدالت، واضح تر می‌گردد؛ و یا حیات احکام بودن عدالت، به نقش اساسی آن در تشریع احکام دلالت دارد که طبیعتاً در راهگشای ورود قاعده عدالت در شئون استنباطی احکام می‌باشد؛ و یا میزان الله بودن عدالت و نهی از مخالفت بندگان با این میزان الهی اگرچه بطور مطلق بیان شده و همین برای اثبات مدعاء کفایت می‌کند ولی به نظر می‌آید مصداق اظهار عدم مخالفت با عدل بعنوان میزان الهی در سیر استنباط احکام الهی جلوه گر می‌باشد. به عبارت دیگر مفاد این روایت حاکی از آن است که وسیله سنجش الهی «عدالت» است بنابراین در تمامی عرصه‌ها به‌ویژه در عرصه خطیر تفقه و استنباط، سنجه عدالت همواره باید مورد توجه قرار گیرد.



بند سوم: دلیل عقلی

علاوه بر متون دینی اعم از آیات و روایات، برای اثبات قاعده فقهی عدالت می توان از «دلیل عقل» نیز بهره برد. دلیل عقل در قبال عدالت دو گونه حکم یا درک می تواند داشته باشد؛ اول اینکه عقل حاکم و مدرک حُسن عدل باشد. اگرچه این گزاره مطابق مبنای عدلیه و معتزله، سخنی صحیح و در تعارض با مبنای اشاعره است ولی به نظر می آید این حکم و درک عقلی صراحت در اثبات مدعا را نداشته باشد. و امری فراتر از گزاره مذکور، مورد نیاز است و آن اثبات معیار و حتی مصدريت عدالت برای اثبات احکام فقهی است. مقصود از این مطلب آن است که باید اثبات نمود که دلیل عقل می تواند عدالت را به عنوان دلیلی مستقل در عداد سائر ادله اجتهادی و مقدم بر ادله فقهی قرار دهد و حتی جنبه حاکمیت به آن داده و معیار رد و قبول سائر ادله و استدالات قلمداد گردد. به هر روی، شیعه و معتزله با التزام به مسلک حسن و قبح عقلی، تنها یا بارزترین مصداق برای حسن و قبح عقلی را عدل و ظلم معرفی می کنند و حکم عقل در این زمینه را حکمی مستقل می دانند. حال با توجه به این حکم و درک عقلی می توان چنین بیان نمود که عقلی که منبع اصلی در شناخت مجموعه دین می باشد، استقلالاً حکم به حسن عدل و قبح ظلم، در همه جا دارد و به نوعی معیار سنجش در قبال تحسین یا تقبیح سائر امور را ارجاع آن ها به عدل یا ظلم می داند. این حکم عقلی مانند سائر احکام و قواعد عقلیه غیر قابل استثناء است؛ بنابراین نمی توان ساحت فقه را از آن تخصیص زد. پس می توان گفت عقل بر تحسین و ضرورت رعایت عدالت در فقه دلالت دارد. نکته قابل تذکر این است که به نظر می رسد همین مقدار از بیان و تقریب در اثبات مدعی کفایت می کند و حصول نتیجه ی مذکور متوقف بر پذیرش نظریه ی ملازمه ی بین حکم عقل و شرع نمی باشد اگرچه پذیرش ملازمه، می تواند تقویت کننده مدعای اثبات شده توسط عقل باشد. شایان ذکر است، اگرچه ما برای اثبات قاعده بودن عدالت، به آیات و روایات استناد کردیم ولی از آنجائی که مستند اصلی و دلیل اولی این قاعده «حکم عقل» است لذا آن ادله ی لفظیه در حقیقت ارشاد به این دلیل عقلی می باشند.

بند چهارم: سیره عقلاء

از جمله ادله‌ای که می‌توان از آن برای اثبات قاعده‌ی فقهی عدالت بهره برد «سیره عقلاء» است. عقلاء برای رتق و فتق امور خویش و رسیدن به آسایش، نظم و سعادت خصوصاً در عرصه‌های اجتماعی به تقنین قوانین با رویکرد عدالت محور می‌پردازد و تا آنجائی که بتواند سعی می‌کند از تصویب قوانین ظالمانه دوری گیرند. حتی در نقد، اصلاح و یا نسخ قوانین گذشته عدالت را مبنا و معیار قرار می‌دهند. این دأب عقلاء است که مخصوص به زمان یا مکان خاصی نیست و از سوی شارع نیز ردعی بر آن وارد نشده بلکه همانطور که از آیات و روایات استفاده شد بر این سیره، مهر تایید زده است. عقلاء در تمام شئون زندگی خود عدالت را یک ارزش شایسته و بایسته قلمداد کرده و می‌کنند. از آنجائی که تشریع و استنباط احکام فقهی نیز یکی از عرصه‌های مهم و مبتلابه انسان‌ها است می‌توان نتیجه گرفت که رسمیت بخشیدن به قاعده فقهی عدالت (از جهت مصدریت و معیار بودن در فرآیند اجتهاد) امری عقلانی و مطلوب است.

نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه بیان شد می‌توان نتیجه گرفت که این مطلب خالی از قوت نمی‌باشد که در میان قواعد فقهیه، «قاعده فقهیه عدالت» قرار دارد بلکه می‌تواند حاکم بر آن‌ها باشد. به نظر نگارندگان ادله‌ی قرآنی و روایی و نیز دلیل عقلی و سیره عقلاء دلالات واضحی بر این مطلب دارند. اگر هم در برخی از ادله‌ی لفظیه، دلالت مباحثی دلیل خیلی همراهی ننماید با استدلالات غیر مباحثی می‌توان استدلال برای مطلوب را تام در نظر گرفت؛ مانند بکارگیری تنقیح مناط، الغاء خصوصیت، قیاس مساوات، قیاس اولویت و ... موید این برداشت نیز این است که فقهاء عظام در کتب فقهیه‌ی خویش در مواردی به قاعده عدالت تمسک نموده‌اند.



منابع و مآخذ

قرآن کریم، نهج البلاغه و بعد

۱. آمدی، عبدالواحد بن محمد، «غور الحکم و دررالکلم»، چاپ دوم، دار الکتاب الإسلامی، قم، ۱۴۱۰ق.

۲. ابن ابی جمهور، محمد بن زین الدین، «عوالی اللئالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیّه»، محقق / مصحح: مجتبی عراقی، دار سید الشهداء للنشر، قم، ۱۴۰۵ق.

۳. ابن بابویه، محمد بن علی، «من لا یحضره الفقیه»، مصحح: علی اکبر غفاری، مؤسسه النشر الإسلامی، قم، ۱۳۶۳ ش.

۴. ابن فارس، احمد بن فارس بن زکریا، «معجم مقائیس اللغه»، چاپ اول، مکتب الإعلام الإسلامی، قم، ۱۴۰۴ق.

۵. ابن منظور، محمد بن مکرم، «لسان العرب»، چاپ اول، دار إحياء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۸ق.

۶. اکبریان، حسنعلی، «قاعدهی عدالت در فقه امامیه»، چاپ دوم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، ۱۳۹۶ش.

۷. بیگی، علیرضا، و توتونچیان، مهری، «بررسی قاعدهی عدالت از دیدگاه فقه امامیه»، فصلنامه مطالعات فقه اقتصادی، دوره ۱، شماره ۳، ۱۳۹۸.

۸. شعیری، محمد بن محمد، «جامع الاخبار»، چاپ اول، المطبعة الحیدریه، نجف، بی تا.

۹. صدر، سید محمد، «ما وراء الفقه»، چاپ اول، دار الأضواء للطباعة و النشر و التوزیع، بیروت، ۱۴۲۰ق.



۱۰. صدر، محمد باقر، «**قاعده لاضرر و لاضرار**»، چاپ اول، دار الصادقین، قم، ۱۴۲۰ق.
۱۱. طباطبائی، سید محمد حسین، «**المیزان فی تفسیر القرآن**»، چاپ پنجم، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۱۷ق.
۱۲. طیب، عبدالحسین، «**اطیب البیان فی تفسیر القرآن**»، چاپ دوم، اسلام، تهران، ۱۳۶۹ش.
۱۳. فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله، «**کنز العرفان فی فقه القرآن**»، چاپ پنجم، مرتضوی، تهران، ۱۳۷۳ش.
۱۴. فاضل لنکرانی، محمد، «**تفصیل الشریعہ فی شرح تحریر الوسیلہ - الاجتهاد و التقليد**»، چاپ دوم، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۱۴ق.
۱۵. کلینی، محمد بن یعقوب، «**الکافی**»، چاپ چهارم، دار الکتب الإسلامیه، تهران، ۱۴۰۷ق.
۱۶. مجلسی، محمد باقر، «**بحار الأنوار**»، چاپ اول، دار إحياء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳ق.
۱۷. مطهری، مرتضی، «**فقه و حقوق (مجموعه آثار شهید مطهری)**»، چاپ اول، صدرا، قم، ۱۳۸۱ش.
۱۸. مکارم شیرازی، ناصر، «**تفسیر نمونه**»، چاپ دهم، دار الکتب الإسلامیه، تهران، ۱۳۷۱ش.
۱۹. مکارم شیرازی، ناصر، «**انوار الاصول**»، تقریرات قدسی، چاپ دوم، قم، مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع)، ۱۴۲۸ق.
۲۰. منتظری، حسینعلی، «**نظام الحکم فی الإسلام**»، چاپ دوم، نشر سراجی، قم، ۱۴۱۷ق.
۲۱. مؤمنی، عابدین، حسینی، سید محمد مهدی، «**اصل عدالت در فقه مذاهب اسلامی**»، نشریه مطالعات تقریبی مذاهب اسلامی، شماره ۳۹، بهار ۱۳۹۴ش.



۲۲. نجفی، زین العابدین، «مفهوم شناسی واژه عدالت در فقه امامیه»، نشریه انسان پژوهی

دینی، شماره ۲۸، دوره ۹، پاییز و زمستان ۱۳۹۱ ش.

۲۳. نوری، حسین بن محمدتقی، «مستدرک الوسائل»، چاپ اول، مؤسسه آل البیت (علیهم

السلام) لإحياء التراث، بیروت، ۱۴۰۸ ق.